



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و نهم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۱

گفت موسی را به وحی دل خدا

کای گزیده دوست می دارم تو را

خداوند از طریق وحی دل به موسی گفت که ای انسان برگزیده، من تو را دوست دارم. [خداوند به مرکز تمام انسان‌ها القا می‌کند که آنان را دوست دارد].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۲

گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم

موجب آن؟ تا من آن افزون کنم

*ذوالکرم: صاحب کرم و بخشش

موسی به خداوند گفت ای صاحب کرم، این چه خصلتی است که موجب شده تو مرا بیشتر دوست داشته باشی؟ به من بگو تا آن خصلت را در وجود خود، بیشتر کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۳

گفت: چون طفلی به پیش والده

وقت قهرش دست هم در وی زده

*والده: مادر



خداوند به موسی گفت تو باید در مقابل من، مثل آن کودکی باشی که حتی هنگام خشمگین شدن مادرش، دوباره به او پناه می‌برد. بنابراین تو نیز هرگاه یک بی‌مرادی برایت پیش می‌آید و یا داغ یک همانیدگی در دلت گذاشته می‌شود، هرگز قهر نکن، بلکه به من پناه بیاور و طلب کمک کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۵

طفلِ یک‌روزه همی داند طریق

که بگریم تا رسد دایه شفیق

*شفیق: مهربان

حتی طفل یک‌روزه هم، راه رفع گرسنگی را بلد است و با خود می‌گوید که من باید گریه کنم تا مادر مهربانم بیاید و به من شیر بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶

تو نمی‌دانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیر او رایگان؟

تو ای انسان، آیا نمی‌دانی که دایه دایگان، خداوند، بدون گریه، طلب، اظهار عجز و ناتوانی در من‌ذهنی و زیر بار مسئولیت رفتن، به‌طور رایگان شیر نمی‌دهد؟ [گریه کردن انسان در واقع شناخت همانیدگی‌ها، فضاگشایی، پرهیز، صبر، شکر و آوردن خداوند به مرکزش است].

نکته: مولانا در این بیت می‌خواهد به ما بگوید که اگر زندگی ما خراب شده، فقط به دست خودمان صورت گرفته‌است. با این‌که هر لحظه مرکز ما در بیرون منعکس می‌شود، اما این انعکاس تاکنون سبب نشده زیر بار مسئولیت رویم، به مرکز خود پی ببریم و ناظر آن باشیم. در عوض طلبکار هم هستیم و خداوند، اتفاقات و انسان‌های دیگر را ملامت می‌کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷

گفت فَلَیْبُکُوا کَثِیراً، گوش دار

تا بریزد شیرِ فضلِ کردگار

خداوند فرموده‌است، برای زنده شدن به من فراوان گریه کنید، طلب داشته باشید و فضا را بگشایید. پس تو ای انسان، به این سخن خداوند خوب گوش کن و من ذهنی‌ات را به مرکزت نیاور و برحسب آن نبین تا شیر فضل و رحمت خداوند جاری شود. [گریه ناشی از طلب حقیقی، برای زنده شدن به خداوند، موجب لطیف شدن انسان می‌شود و با گریه‌ای که برای زیادتر شدن همانیدگی‌ها است، فرق دارد.]

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۸۲

«فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

«به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸

گریه ابر است و سوز آفتاب

أستن دنیا، همین دو رشته تاب

*أستن: ستون

*تاب: فعل امر از مصدر تابیدن، یعنی به این دو امر توسل جو.

دنیا بر پایه بارش باران رحمت و تابش آفتاب عشق بنا شده‌است و این دو، ستون‌های دنیای تو محسوب می‌شوند. بنابراین اگر می‌خواهی دنیای درستی بسازی، به این دو رشته متوسل شو، یعنی در طلب زنده شدن به خداوند، مانند ابر گریه کن



و فضا را بگشا تا آفتاب زندگی نیز بر تو بتابد و هیجان‌ات خشن و دردناکی چون شکایت، نفرین، ناله، درد و شهوت به دست آوردن همانیدگی‌ها را در تو، به هیجان‌ات لطیف تبدیل کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمانِ رضاست

اگر ببارم، از آن ابر بر سرت ببارم

هزاران ابر عنایت و رحمت خداوند، بر آسمانی است که در اثر رضا، تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، گشوده می‌شود. اگر بخواهم از باران رحمت و لطف بیکرانم بر تو ببارم، تنها زمانی میسر می‌شود که در پی سبب‌سازی ذهن نباشی و با بیکار کردن آن‌چه ذهن نشان می‌دهد، فضا را باز کرده و پیغام اتفاق را دریافت کنی.

نکته ۱: هنگامی که آگاه شویم دید غلط ناشی از همانیدگی‌ها و ابزارهای ذهنی، سبب توقع و رنجش ما از دیگران شده، زیر بار مسئولیت می‌رویم و بابت تمام ملامت‌ها، دردپراکنی‌ها و شکایت‌هایمان، از خداوند عذرخواهی می‌کنیم. در این حالت یک‌دفعه می‌بینیم، فضای درونمان گشوده شد و حقیقتاً راضی شدیم.

نکته ۲: انسان با عقل من‌ذهنی خیال می‌کند اگر به گریه، ناله و شکایت پردازد، بالاخره خداوند به او چیزی می‌دهد، درحالی‌که این نارضایتی او سبب خواهد شد، نه تنها خداوند چیزی به او نبخشد، بلکه هرچه دارد را نیز از او بگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۲

دایه و مادر بهانه‌جو بود

تا که گی آن طفل او گریان شود

دایه و مادر به دنبال بهانه کودک هستند، تا اگر گریه کرد، به او شیر بدهند. خداوند نیز چنین است. منتظر اظهار عجز و ناتوانی انسان است، تا او را از رحمت بی‌کرانش برخوردار کند.

نکته: خداوند دنبال بهانه‌ای برای کمک کردن به ما انسان‌ها است. کافی است، جهت حل مسائل خود فضا را بگشاییم و از او کمک بخواهیم، خواهیم دید که راه حل را به ما نشان می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۳

طِفْلِ حَاجَاتِ شِمْا رَا اَفْرِید

تا بنالید و شود شیرش پدید

خداوند طفل نیازهای شما، که همان نیاز زنده شدن به زندگی است، در شما پدید آورد، تا مانند کودکی که برای شیر خوردن گریه می‌کند، به درگاه خداوند اظهار عجز و نیاز کنید، تا شیر رحمتش به جوش آید و شما را از برکاتش بهره‌مند کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

گفت: اَدْعُوا اللهَ، بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش

*اَدْعُوا: بخوانید.

خداوند فرمود: «من را بخوانید و زاری و گریه را فراموش نکنید.» یعنی این لحظه فضا را باز کنید و بدون اهمیت به حرف‌های ذهن، با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و طلب داشته باشید تا شیر عشق، رحمت و لطف خداوند به جوش آید.

نکته: منظور از زاری همان ابراز عجز و ناتوانی در من ذهنی است که این امر درمقابل گردنکشی و نافرمانی آن، قرار دارد. اگر ادعای دانستن با من ذهنی را کنار بگذاریم، خداوند با جوشش عشق و رحمتش، به ما کمک می‌کند.



قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.»

«بگو: [از طریق فضاگشایی] خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده‌اید). نیکوترین نام‌ها (که این دو نام هم از آن‌هاست) فقط ویژه اوست. و نماز خود را [از طریق ذهن] با صدای بلند و نیز با صدای آهسته بخوان [بلکه فضا را بگشا] و میان این دو (صدا) راهی میانه بجوی.»

[منظور از راه میانه همان راه فضای گشوده شده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فعل توست این غصه‌های دم به دم

این بود معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

همین غصه‌هایی که هر لحظه یکی پس از دیگری به سراغت می‌آیند و حالت را خراب می‌کنند، نتیجه سال‌ها فکر و عمل براساس همانندگی‌ها، سبب‌سازی‌های ذهن، رنجش و ایجاد درد بوده‌است. این همان معنی «جَفَّ الْقَلَمُ»، «خشک شد قلم زندگی به آن چه سزاوار هستی»، است و براساس همین امر، هر لحظه مرکز تو در بیرون، انعکاس می‌یابد.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»



حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آنچه بودنی است.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۳

اُشْتَرَى كَمُ كَرْدَه‌ای ای مُعْتَمِد

هر کسی ز اُشْتَر نشانت می دهد

ای انسان قابل اعتماد [که یک بار به زندگی زنده شده و طعمش را چشیده‌ای]، تو شتری را که درواقع نماد قضا و خداوند است گم کرده‌ای. و حالا هر کسی این شتر را با ذهن تعریف می‌کند و نشانه‌ای از آن به تو می‌دهد که غلط است، زیرا نشانه‌ای ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۴

تو نمی‌دانی که آن اُشتر کجاست

لیک دانی کاین نشانی‌ها خطاست

تو نمی‌دانی که آن شتر کجا است، اما می‌دانی این نشانی‌ها ذهنی است و به‌درد نمی‌خورد. [هر کسی خدا را یک مدل توصیف می‌کند و همه این توصیف‌ها غلط است، چون از ذهن منشأ گرفته‌است.]

نکته ۱: شتر که نماد قضا و زندگی است درواقع درون ما است، ولی از دید ما پنهان شده‌است.

نکته ۲: ما می‌دانیم آن چه که هستیم، واقعاً آن چیزی نیست که باید باشیم. ما باید دنبال مادرمان که زندگی است بدویم، اما دنبال شیطان می‌دویم.



نکته ۳: اشتباه ما این است که کارمان براساس سبب‌سازی ذهن بوده و توصیف‌هایمان همه ذهنی و غلط هستند. بنابراین اگر از توصیف بگذریم، هم خودمان را پیدا می‌کنیم و هم شترمان را.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۰۱

من نخواهم دایه، مادر خوش‌تر است

موسی‌ام من، دایه من مادر است

من مانند حضرت موسی به دایه و شیر او نیازی ندارم و مادرم را می‌خواهم که برایم خوش‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است. [انسان هم برای رسیدن به خدا به واسطه ذهنی نیاز ندارد؛ فقط باید فضا را باز کند تا مستقیماً به خداوند وصل شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۰۲

من نخواهم لطف مه از واسطه

که هلاک قوم شد این رابطه

من نمی‌خواهم لطف و صفای ماه را از طریق واسطه دریافت کنم، چراکه چنین رابطه‌ای باعث هلاکت همه می‌شود. [ما هم لطف خداوند را از راه واسطه نمی‌خواهیم، زیرا هر واسطه‌ای ما را به ذهن می‌برد و به سبب‌سازی وامی‌دارد و در نتیجه منجر به هلاک شدن همه‌مان در ذهن می‌شود.]

نکته: تنها چاره ما این است که فضا را باز کنیم و مستقیماً به خداوند وصل شویم و بدانیم این رابطه با وساطت چیزهای ذهنی ایجاد نخواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۰

طفلِ جان از شیرِ شیطان باز کُن

بعد از آتش با مَلکِ انباز کُن

طفلِ جان خود را از شیرِ جهان بیرون و آن چه ذهن نشان می‌دهد بگیر و بند ناف دنیا را ببر، سپس آن را با فضاگشایی شریکِ مَلکِ یا فرشته حضور و فضای گشوده شده کن.

نکته ۱: شیر شیطان به معنای جذب خوشی و شیرۀ زندگی از چیزهای ذهنی و بیرونی است که در مرکز ما هستند. هر چیز ذهنی که به مرکزمان می‌آید، از آن شیر می‌گیریم و وقتی می‌رود، یک چیز دیگر جایگزینش شده و به ما شیر شیطان را می‌دهد.

نکته ۲: همین که فضا را باز کنیم و فضاگشایی را ادامه دهیم، ذهنمان خاموش شده و دیگر از بیرون شیر نمی‌گیریم، بلکه با رعایت اُنصِتوا از فضای گشوده شده شیر می‌گیریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

لب را ز شیرِ شیطان می‌کوش تا بشویی

چون شسته شد، توانی پستانِ دل مکیدن

ای انسان، بکوش لب‌هایت را از شیر شیطان بشویی، از همانیدگی‌های مرکزت شیر ننوشی و زندگی خواستن از جهان بیرون را قطع کنی. بدین ترتیب خرد، عشق و برکت را از فضای گشوده شده و از دل خودت خواهی گرفت.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۲

باغبان را خار چون در پای رفت

دزد فرصت یافت، کالا بُرد تفت

وقتی باغبان، انسان، با فرورفتن خارِ من‌ذهنی به پایش دچار حواس‌پرتی ناشی از دردهای ذهنی شود، دزد که همان من‌ذهنی اوست از فرصت استفاده کرده و مرتب زندگی او را می‌دزدد و به درد، مانع و مسئله تبدیل می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۳

چون ز حیرت رست، باز آمد به راه

دید بُرده دزد، رخت از کارگاه

وقتی انسان فضاگشایی می‌کند و با بیرون آمدن از زیر سحر من‌ذهنی، به حیرت واقعی رسیده و به صورت ناظر به ذهنش می‌نگرد، متوجه می‌شود که در طول حیاتش دزد من‌ذهنی نیروی زندگی را از مرکزش دزدیده و آن را تبدیل به مسئله، مانع، دشمن، درد و کارافزایی کرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۴

رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و آه

یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه

[آن‌گاه انسان به خود آمد و] آه از نهاد برکشید و گفت: «خدایا، ما به خودمان ظلم و ستم کردیم و با آوردن چیزها به مرکزمان بد دیدیم. اشتباه ما ظلمت و تاریکی ذهن را بر ما چیره کرد و راهمان گم شد».



نکته: دردهای من ذهنی ما را در حواس پرتی و گیجی غرق کرده و به همین دلیل موش من ذهنی فرصت یافته تا کالای ما را بدزد و زندگی ما را حرام کند. چاره‌ای نداریم جز این که لحظه به لحظه حواسمان به خودمان باشد، مسئولیت تقصیرمان را بپذیریم و با هر اتفاقی به خودمان رجوع کنیم و ببینیم چه چیزی در ما باید اصلاح شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۵

پس قضا ابری بود خورشید پوش

شیر و اژدرها شود زو، همچو موش

[انسان زاده قضا الهی است و نه تنها من ذهنی اش بلکه همانندگی او با چیزها هم بخشی از قضا است.] همان طور که ابر، خورشید را می پوشاند، من ذهنی هم که قضا است، جلوی خورشید زندگی را گرفته و آن را پوشانده است. شیر و اژدها با همه قدرتشان در برابر قضا مثل موش ناتوان می شوند. [انسانها نیز در هر مقامی که باشند، در برابر قضا الهی درمانده می شوند.]

نکته: ما از این قضا آزاد نمی شویم مگر مرکزمان را عدم کنیم و خود را به دست زندگی بسپاریم. باید بدانیم تا زمانی که با سبب سازی ذهن کار می کنیم رها نخواهیم شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۶

من اگر دامی نبینم گاه حکم

من نه تنها جاهلم در راه حکم

اگر من موقع فرارسیدن قضا الهی و حکم خداوند دام را نبینم، فقط من نیستم که در برابر قضا نادان و غافل و جاهل هستم، بلکه همه همین طورند. [حتی انبیا و اولیا نیز در برابر حکم حتمی خداوند مقهور هستند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۷

ای خُنک آن کاو نکوکاری گرفت

زور را بگذاشت، او زاری گرفت

*خُنک: خوشا

خوشا به حال آن کسی که راه نیکوکاری یا عمل کردن برحسب خرد زندگی را پیش می‌گیرد، فضا را باز می‌کند تا آن خرد به فکر و عملش بریزد، گردن‌کنشی و روش‌های من‌ذهنی را رها می‌کند و به عجز و زاری و «نمی‌توانم» روی می‌آورد. [چنین انسانی ادعای «می‌توانم» براساس سبب‌سازی ذهنی را کنار می‌گذارد و از ته دل به‌طور راستین و صمیمانه خود را عاجز می‌بیند و ناظر است که چیز ذهنی به مرکزش نیاید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا پوشد سیه همچون شَبَت

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

*قضا: تقدیر و حکم الهی

اگر قضای الهی و طرح زندگی این باشد که تو را به سبب‌سازی ذهن بیندازد و با ایجاد پرده‌های همانیدگی، هشیاری حضور تو را مثل شب سیاه بپوشاند، به‌طوری‌که به درد و مسئله‌سازی بیفتی و دیدن خیر و شر برایت میسر نباشد، بدان که اگر فضا را بگشایی و مرکزت را عدم کنی، همان قضا عاقبت دستت را گرفته و نجاتت می‌دهد. [اما با من‌ذهنی نمی‌توانی کاری برای رهایی خودت انجام دهی.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گر قضا صد بار قصدِ جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

اگر این قضا با ناکام و بی‌مراد کردن تو، صد بار قصد جانِ ذهنی‌ات را کند یعنی با ضربه زدن به همانیدگی‌هایت بخواهد تو را آزاد نماید، باز هم همین قضا است که جان اصلی را به تو خواهد بخشید و درمانت خواهد کرد.

نکته: قضای الهی می‌خواهد به ما بگوید که همانیدگیِ جانِ قلبی است و باید آن را رها کنیم، بنابراین ما را ناکام و بی‌مراد می‌کند تا متوجه این حقیقت شویم. حال اگر واکنش نشان ندهیم و شکایت نکنیم، ما را درمان کرده و به خودش زنده می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰

این قضا صد بار اگر راحت زَند

بر فرازِ چرخ، خرگاہت زند

*خرگاه: خیمه بزرگ

این قضا و اراده‌ی خداوند اگر صد بار راحت را بزند و از سبب‌سازیِ من‌ذهنی ناامید کند، به‌طوری‌که دچار ضرر شوی، سرانجام وقتی فضا را بگشایی همین قضا آسمان درونت را بی‌نهایت باز می‌کند تا در این جایگاه با فضای گشوده‌شده و عقل صفر مستقر شوی و باقی بمانی. [قضای الهی می‌خواهد تو را به‌اندازه‌ی خودش بزرگ کند].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱

از کرم دان این که می‌ترساندت

تا به مُلک ایمنی بنشاندت



این را از لطف و کرم زندگی بدان که با تهدید و گرفتنِ همانیدگی‌ها تو را می‌ترساند. این ترساندن به این جهت است که فضا را بگشایی و تو را از فضای ذهنِ همانیده به سرزمین امنیت یعنی فضای یکتایی برساند.

نکته ۱: درحقیقت همه ترس ما مربوط به همان چیزهایی است که در مرکزمان هستند و می‌ترسیم آن‌ها را از دست بدهیم. از همین رو زندگی ما را می‌ترساند تا یاد بگیریم آن همانیدگی‌هایی که در مرکزمان هستند، نباید در مرکزمان باشند.

نکته ۲: ما باید شناسایی کنیم و بگوییم چه چیزی در مرکز من است که مرا می‌ترساند؟ شناسایی مساوی با آزادی است و سبب می‌شود آن چیز از مرکزمان خارج شده و به‌مرور دیگر اصلاً نترسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۴

اندر آن گه بود اشجار و ثمار

بس مُرودِ کوهی آن جا، بی شمار

*اشجار: جمعِ شجر، به‌معنی درختان

*ثمار: جمعِ ثمر، به‌معنی میوه‌ها

*مُرود: مخفّفِ امُروُد، به‌معنی گلابی

[این بیت به داستانی از مثنوی اشاره می‌کند که شخصی در کوه که نماد من‌ذهنی و همانیدگی‌های انسان است، زندگی می‌کند و روزی تصمیم می‌گیرد میوه درخت گلابی را در صورتی بخورد که توسط باد به زمین بیفتد. به بیانی آن شخص می‌خواهد همیشه توسط نیروی زندگی کار کند، ولی در این تصمیم ان‌شاءالله نمی‌گوید، یعنی خودش با ذهنش تصمیم می‌گیرد و فضا را باز نمی‌کند تا زندگی به او کمک کند.] در آن کوهستان، درختان و میوه‌های بسیاری بود، به‌ویژه گلابی کوهی که به شمارش در نمی‌آمد. همان‌طور که کوه ذهن انسان نیز میوه‌ها و همانیدگی‌های زیادی را به او نشان می‌دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۵

گفت آن درویش: یارب، با تو من

عهد کردم زین نچینم در زمن

*زمن: زمان، زمین

آن درویش یا انسان من ذهنی گفت: «خداوندا، از این پس با تو عهد می‌بندم که با من ذهنی از جهان میوه نچینم و بر حسب سبب‌سازی آن فکر و عمل نکنم، بلکه از این پس فضا را می‌گشایم تا فکرهایم از فضای گشوده‌شده بیاید».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۶

جز از آن میوه که باد انداختش

من نچینم از درختِ مُنتعش

*مُنتعش: سرزنده، بانشاط، سالم

[درویش در ادامه می‌گوید: پروردگارا، با تو عهد می‌بندم که به‌غیر از میوه‌ای که با فضاگشایی توسط باد «قضا و کُن فکان» تو این لحظه روی زمین می‌افتد، هرگز با من ذهنی میوه‌ای از درختانِ افراشته زندگی نچینم و در زمان مجازی گذشته و آینده زندگی نکنم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۷

مدتی بر نذرِ خود بودش وفا

تا درآمد امتحاناتِ قضا

آن درویش، مدت‌ها بر عهد و پیمان ذهنی خود پایدار ماند، تا این که امتحانِ قضای الهی فرارسید.



نکته: امتحان قضای الهی این است که در این لحظه همانیدگی‌های ما را به صورت یک اتفاق نشان می‌دهد تا ببیند فضا را می‌گشاییم، یا برحسب من ذهنی فکر و عمل می‌کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۸

زین سبب فرمود: استشنا کنید

گر خدا خواهد به پیمان برزنید

*استشنا کنید: ان شاءالله بگویید، اگر خدا بخواهد بگویید.

برای همین خداوند گفته است: «ان شاءالله بگویید.» یعنی با فضاگشایی فکر و عمل کنید، تا عهد خودتان که می‌خواهید با نیروی زندگی کار کنید را به جای آورده و به بی‌نهایت و ابدیت او زنده شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] هر لحظه میلی متفاوت در مرکز انسان ایجاد می‌کنم به این صورت که یک چیزی را جلوی چشمش می‌آورم و مرکزش را عاشق آن چیز می‌کنم تا با آن همانیده شود، سپس آن همانیدگی را از او گرفته، او را بی‌مراد می‌کنم و داغ آن را بر دلش می‌گذارم، تا بداند نباید آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد در مرکزش بگذارد و با آن همانیده شود.

نکته: امتحانات قضای الهی به این صورت است که امتحان می‌کند ببیند آیا آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکزمان می‌آوریم یا نمی‌آوریم. اگر نیاوریم در امتحان او قبول می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] در هر بامداد و هر لحظه در کاری جدید و تازه هستیم و هیچ چیزی از حیطة نفوذ، اراده و مشیت من خارج نیست و بر همه امور و کائنات احاطه دارم.

نکته: ما با سبب‌سازی ذهن نمی‌توانیم متوجه شویم کار جدید خداوند چیست. ولی وقتی یک اتفاقی برایمان پیش می‌آورد، می‌توانیم با فضاگشایی شناسایی کنیم که در مرکزمان چه چیزی است و او می‌خواهد چه چیزی را از مرکز خارج کنیم؛ حال اگر واکنش نشان دهیم گنج می‌شویم و هشیاری ما پایین می‌آید.

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

«هرکس که در آسمان‌ها و زمین [در فضای گشوده‌شده و ذهن] است، سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱

در حدیث آمد که دل همچون پری است

در بیابانی اسیرِ صرصری است

*صَرَصَر: باد سرد و سخت، باد تند

در حدیثی آمده که دل یا مرکز انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابانِ ذهنِ اسیرِ طوفان و تندبادِ سرد و سخت همانیدگی‌ها و فکرهای پشت‌سرهم شده است.



حدیث

«إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ.»

ناین قلب پری را مانند به هامون که باد آن را زیر و زبر کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲

بادِ پَر را هر طرف راندِ گزاف

گه چپ و گه راست، با صد اختلاف

باد «قضا و کُن فکان» الهی، دل همانیده انسان را که مانند پَر ناچیزی است و هر لحظه در کشمکش و تعارض درونی بین همانیدگی‌ها به سر می‌برد، گاه به چپ و گاه به راست می‌گرداند، یعنی این لحظه او را با چیزی همانیده می‌کند و سپس داغِ آن را بر دلش می‌نهد، تا با شناسایی از آن همانیدگی آزاد شده و آسمان درونش گشوده گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳

در حدیثِ دیگر این دل دان چنان

کابِ جوشان ز آتش اندر قازغان

*قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرمود: «این دل همانیده را مانند آب جوشانِ درون دیگ بدان که با حرارت آتشِ قضای الهی می‌جوشد و هر لحظه یک همانیدگی بالا می‌آید و هیچ ثباتی ندارد.»

نکته ۱: ممکن است ما ده بیست سال روی خودمان کار کنیم و ناگهان یک اتفاقی سبب خشمگین شدن ما شود. خداوند با ایجاد آن اتفاق می‌خواهد به ما نشان دهد که هنوز در مرکزمان همانیدگی داریم و باید روی خودمان کار کنیم.



نکته ۲: ما باید یادمان باشد زندگی بر حسب استعداد و قدرت ما، همانیدگی‌ها را نشانمان می‌دهد، برای همین هر لحظه در کار جدیدی است؛ اگرچه ما با سبب‌سازیِ من‌ذهنی می‌گوییم: «خدایا بزرگ‌ترین همانیدگی را نشانم بده تا آن را ببندازم.» درحالی‌که از عهده انداختن کوچک‌ترین هم بر نمی‌آییم. پس باید آگاه باشیم که خداوند می‌داند چه زمانی، چه همانیدگی‌ای را نشانمان دهد و ما با سبب‌سازیِ من‌ذهنی نمی‌دانیم.

حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ ثَقَلًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»

«مثل قلب مؤمن در دگرگونی‌هایش همانند دیگ در حال جوش است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۴

هر زمان دل را دگر رایی بُود

آن نه از وی، لیک از جایی بُود

دل انسان هر لحظه یک میل و اندیشه جدیدی پیدا می‌کند، اما این میل و اندیشه‌ها از دل او و سبب‌سازیِ من‌ذهنی‌اش نیست، بلکه از طرف دیگری یعنی از طرف خداوند است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۸۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com